

صدای مشاور

پیامک: ۰۷۲۸۹۳۰۰۰
تلفن: ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
پیام رسان: ۰۹۱۵۴۲۹۴۵۸۰
شهرنویسان گرامی با هدف پیگیری دقیق و سریع مسائل مطرح شده، لطفاً آدرس و سؤالات خود را از قضاات دادگستری، وکلا و کارشناسان حقوقی دریافت کنید.

آخر خط

لیست تماس

این داستان بر اساس یک ماجرای واقعی ساخته و پرداخته شده است



داستان جنایی

پرده اول
بولوار فرودگاه زیر آفتاب داغ تابستان می سوخت. آسفالت سیاه بخار می کرد و منظره انتهای مسیر موج برمی داشت و کج و معوج می شد. حتی مگس ها هم توی هوا نبودند و همه دنیا انگار خالی بود. مرتضی پشت فرمان بود و شیشه ها را تا انتها پایین داده بود تا از گرما در امان باشد اما دهانه پنجره ها مثل دهن اژدها تَف داغ هوا را توی صورتش می دمید نیم ساعتی می شد که از هوا بیما پیاده شده بود و حالا کیف ساسونت مشکی را کنار خودش روی صندلی خوابانده بود. یک پژو آردی سبزرنگ و خاک گرفته اول کنارش شانه به شانه شد و بعد جلو زد. مرتضی به صندوق عقب آردی نگاه کرد که لاستیک حاشیه آن بیرون زده بود که ناگهان آردی روی ترمز کوبید و صدای مهیب تصادف توی بولوار خالی پیچید. در آن لحظه مرتضی می دید که صندوق عقب آردی بزرگ و بزرگ ترمی می شود، ورق فلزی کاپوت ماشینش مثل یک لایه نازک تا می خورد و به آرامی تمام چروکیده می شود و به سمت صورتش می آید. حس کرد چیزی توی استخوان های سینه اش فرو رفته و داخل شکمش به سوزش افتاده. انگار نیشانی اش به لبه فولادین دنیا خورده باشد و مخچه اش را با سیم فلزی از توی جمجمه بیرون کشیده اند.

دو مرد با ریش های بلند، قمه به دست از پژو پیاده شدند مرتضی فقط می دید لب هایشان تکان می خورد. تمام جهان زیر گرما ذوب می شد و در سکوت عمیقی از هم وامی رفت. یک آن در آینه لقی و آویزان خط خون را دید که از سوراخ دماغش آرام و غلیظ روی پوست صورت خط می انداخت. یکی از مردها در سمت او را باز کرد و مرتضی روی آسفالت غلتید. پای مرد تندتند توی شکم و پهلوهای مرتضی می زد و مرتضی حس می کرد هر کدام از روده هایش را مثل طناب از دو طرف می کشند. تا به خودش بیاید پژو زیر آفتاب تموز دور شد و در بخار شفافی که از آسفالت بلند می شد موج برداشت و ناپدید شد.

مرتضی با آخرین نایی که داشت آرنجش را به صندلی تکیه داد و چنگ انداخت، انحنای چرمی فرمان را گرفت. نفسش جایی توی پهلویش چپش حبس شده بود. گوشی راز روی داشبورد برداشت و شماره گرفت.

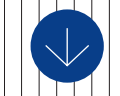
پرده دوم
بوی دارو و بیمارستان دماغ مرتضی را به خارش انداخت. روی تخت، بیدار شد و دید که سرم و دستگاه به او وصل اند. پشت دیواره شیشه ای مادرش را دید که دست روی شیشه گذاشته و با لب هایی که زمزمه می کنند نگاهش می کند. سریع دکتر را خبر کردند.

شکار

روزنامه شهرامید وزندگی

شنبه ۲۳ شهریور ۱۳۹۸

۱۲



دستگیری

طرح آلودگی

جراحی ۹۰۹ منتصریه



محمدحسن سیرجانی دپروز نهصد و نهمین مرحله از اهدای عضو در مشهد به انجام رسید که در آن چند بیمار نیازمند به عضو، با رضایت خانواده یک بیمار مرگ مغزی از مرگ نجات یافته و زندگی دوباره ای یافتند. در این عمل انسان دوستانه مرتضی پاک فطرت، بیمار سی و دو ساله مرگ مغزی که طی حادثه ای دچار

این عارضه شده و در بخش مراقبت های ویژه جراحی مغز و اعصاب بیمارستان قائم (عج) بستری بود پس از انجام مراحل تأیید مرگ مغزی و رضایت خانواده اش به بیمارستان منتصریه مشهد منتقل شد و تحت

عمل جراحی اهدای عضو قرار گرفت. به گفته مسئول واحد فراهم آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی مشهد کسب زنده یاد مرتضی پاک فطرت در بیمارستان منتصریه به مردی چهل و سه ساله ساکن تربت حیدریه به



صورت رایگان اهدا و پیوند شد و به این بیمار زندگی دوباره بخشید. دکتر ابراهیم خالقی بیان کرد که قریه های مرحوم پاک فطرت هم برای پیوند به بیمارستان خاتم الانبیا (ص) ارسال گردید و قوه بینایی را به ۲ بیمار نیازمند به عضو برگرداند. همچنین قسمتی از پوست زنده یاد مرتضی پاک فطرت نیز در بخش سوختگی بیمارستان امام رضا (ع) به یک بیمار نیازمند به عضو اهدا و پیوند شد.

سرقت با گاز فلفل

آزورگیر خیابانی و سارق حرفه ای خودرو در مقابل قانون به زانو درآمدن

مهدی قرآنی

«از رفتار شان مشخص بود که کاسه ای از زیر نیم کاسه دارند. هر جا می رفتم پشت روی موتور بودم به پلیس موضوع را گزارش کردم. دم در خانه که رسیدم به من حمله ور شدند. افشانه فلفل را در مقابل چشمم گرفتند. نمی خواستم موفق شونم برای همین مقاومت کردم اما با جاقو ضربه ای به کتفم زدند.» این ها گوشه ای از اظهارات مردی جوان است که دیروز در مقابل خانه اش از سوی آزرگیر خیابانی مورد ضرب و جرح قرار گرفته بود.

ماجرای این پرونده از آنجا شروع شد که مردی جوان با مرکز فوریت های پلیسی ۱۱۰ تماس گرفت و مدعی شد آژوان موتور سوار دقایقی است او را تعقیب می کنند. این جوان باهوش که متوجه قصد شوم آژوان مشکوک می شود نشانی خانه خود را به پلیس می دهد و بعد هم تماسش را قطع می کند. با اعلام این گزارش یکی از تیم های گسستی موتوری کلانتری گلشهر برای مشخص شدن ماجرا به نشانی مورد نظر اعزام می شود. در آن طرف قضیه اما مرد جوان در مقابل خانه اش می ایستد و همین که می خواهد وارد خانه اش شود از سوی آژوان مشکوک مورد حمله قرار می گیرد. جوانان موتور سوار برای اینکه چهره شان شناسایی نشود با

دستگیری یک سارق سابقه دار خودرو نیز اشاره و بیان کرد که در این پرونده مردی جوان با تماس با پلیس مدعی می شود که خودرو اش به سرقت رفته است.

اعتراف به زورگیری از مرد جوان متهم دستگیر شده که جوانی سی ساله است به کلانتری گلشهر منتقل شد و در جلسه بازجویی ضمن اعتراف به جرمش دوست فراری اش را هم لو داد. به گفته سرهنگ اکبر آقابگی، رئیس پلیس مشهد پرونده این متهم پس از اتمام تحقیقات اولیه به دادسرا ارسال شد. پیگیری پلیس برای کشف دیگر جرائم احتمالی این باند دونفره ادامه دارد.



دستگیری یک سارق سابقه دار خودرو نیز اشاره و بیان کرد که در این پرونده مردی جوان با تماس با پلیس مدعی می شود که خودرو اش به سرقت رفته است.

سود استفاده از فراموشی مال باخته آقابگی گفت: پس از اعلام این گزارش تیمی از مأموران کلانتری نواب به محل اعزام شدند و مشخص گردید که مال باخته کلید خودروی پژو ۴۰۵ خود را بر روی صندوق عقب جا گذاشته و بعد از مراجعه متوجه سرقت آن شده است. تیم دایره تجسس این کلانتری در همان دقایق ابتدایی تحقیقات خود با مراجعه به چند مغازه فیلم دوربین های مدار بسته آن ها را بازبینی کردند و متهم را که در همان نزدیکی در یک شرکت مشغول به کار بود شناسایی کردند.

فرمانده انتظامی مشهد ادامه داد: همکاران ما بعد از شناسایی متهم به سراغ خانه او رفتند اما این فرد که متوجه رفتار مجرمانه اش شده بود خودرو مسروقه را در بولوار شفا راها کرده و خود نیز به محلی پرونده نیز به او برگردانده شد.

گرفتار در آتش طبقه سوم



هم با اقدام به موقع آتش نشانان فرو نشانده شد. این حادثه که در یکی از خیابان های بولوار هنرستان مشهد رخ داد خوشبختانه خسارت جانی نداشت و کارشناسان آتش نشانانی در حال بررسی علت آن هستند.

قرآنی تقریباً همه همسایه ها به کوچه ریخته بودند و از بزرگ تا کوچک سعی می کردند تا جلوی به بار آمدن خسارت آتش را بگیرند. از سر و صداها پیدا بود که چند نفر در طبقه سوم محبوس شده و میان دود و آتش گیر کرده اند.

هر کس هر کاری از دستش بر می آمد انجام می داد تا اینکه پای ده ها آتش نشان به محل حادثه باز شد. مأموران در همان دقایق ابتدایی بلافاصله وارد عمل شدند و ظرف کمترین زمان پنچرفری را که بین آتش و دود گیر افتاده بودند از طریق خودروی نردبانی به کوچه منتقل کردند.

۷ کشته در آسانچه



۲ موتورسیکلت به شدت با هم برخورد کردند که در اثر این تصادف راکب و ترنکشین هر دو موتور سیکلت در دم فوت کردند. سرهنگ کیانی، فرمانده انتظامی تربت جام علت هر دو حادثه را انحراف به چپ سواری سمند و یکی از موتورسیکلت ها اعلام کرد.

سیرجانی در پی اعلام وقوع حادثه رانندگی در محورهای تربت جام بلافاصله تیم گشت تصادفات پلیس به همراه نیروهای امدادی به محل های حادثه اعزام شدند. در یکی از این حوادث یک دستگاه خودروی سمند در محور تربت جام به تابید با یک پراید برخورد کرد که در اثر این تصادف راننده و سرنشین پراید و نیز یکی از سرنشینان خودروی سمند جان باختند. در این حادثه جاده ای نیز آفر دیگر از سرنشینان دو خودرو به شدت مجروح شدند که از سوی عوامل امدادی به بیمارستان انتقال یافتند. دیگر سانحه جاده ای در محور روستای جنگای تربت جام بود که در آن نیز

این خانه مادر ندارد، اما..

ابوعطا| کانون های اصلاح و تربیت، جزو مکان های پر رمز و راز هستند. مکان هایی ناشناخته برای نگه داری نوجوانان بزهکار. نوجوانانی که خیلی هایشان بهای یک لحظه عصبانیت را پس می دهند. همان هایی که پس از سال ها زندگی در کانون، جرمشان را پذیرفته اند و حالا که پشت به دوربین می نشینند، به راحتی می گویند

«من قاتل هستم» و جزئیات آن را توضیح می دهند. چندی پیش تئاتر اولیور توئیست با نقش آفرینی همین نوجوانان به جشنواره تئاتر فجر و جشنواره های بین المللی راه یافت. البته این فقط یک تئاتر نبود، بلکه نمایشی بود از توجه به نوجوانان و ثابت کرد که هر نوجوان یک توانایی و ظرفیت در خود دارد که گاهی فرصت شکوفا شدن آن در جامعه برایش مهیا نیست و نوجوان نمی تواند راهش را در جامعه پیدا کند و همین می شود که گاهی به بیراهه می زند. حالا خبرگزاری فارس به سراغ نقش آفرینان تئاتر اولیور توئیست رفته است، بازگرنای که در این روزها نمایش «ماروپله» را تمرین می کنند. افرادی که جرم برخی از آن ها قتل است. آن ها از زندگی جدیدشان در کانون



پرده دوم
بوی دارو و بیمارستان دماغ مرتضی را به خارش انداخت. روی تخت، بیدار شد و دید که سرم و دستگاه به او وصل اند. پشت دیواره شیشه ای مادرش را دید که دست روی شیشه گذاشته و با لب هایی که زمزمه می کنند نگاهش می کند. سریع دکتر را خبر کردند.